

تابستان فصل داغ تحولات جنگ تحمیلی

در عرصه دیپلماسی

اسماعیل علوی

دبیر گروه پایداری

حمایت‌های بی حد وحساب و آشکار وپنهان قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه از طرف عراقی به مدت طولانی، موفقیت چشمگیری برای ارتش عراق دربرنداشت، بلکه ضمن عملیات‌هایی همچون کربلای ۵، ارتش عراق با وجود برتری تسلیحاتی و یگان‌های رزمی پرتعدادتر، نتوانست از استحکامات خود درمقابل تهاجم رزمندگان ایرانی بخوبی دفاع نموده و مانع نزدیک شدن نیروهای ایرانی به شهر بصره که از موقعیت حساسی برخوردار بود، شود. این درحالی بود که شهرها و مراکز اقتصادی ایران توسط پیشرفته‌ترین هواپیماها و سلاح قدرت‌های بزرگ و تحت عنوان ارتش عراق مورد شدیدترین و بیرحمانه‌ترین بمباران‌ها قرار داشتند.اما توان انگیزشی در جبهه‌های ایران همچنان در اوج بوده و با حداقل‌ها حماسه می‌آفرید. با این همه ارتش عراق که بشدت تقویت شده بود، خطر بالقوه‌ای برای منطقه محسوب می‌شد و معلوم نبود سرنوشت منطقه با ارتش قدرتمند عراق بعد از جنگ چه سرنوشتی خواهد داشت. ضمن آنکه صدام نشان‌هائی از استیلاطلبی براعراب منطقه رانیز بروز می داد. صادرات نفت کشورهای منطقه هم با مشکل مواجه شده و درآمد‌های‌شان کاهش یافته بود و بالطبع کمک‌های کشورهای نفتی نیز به عراق تقلیل یافته بود. این موضوع می‌توانست زمینه‌ساز خیزش‌های مردمی در منطقه شده ودر پیوند با خیزش مردم عراق با عنوان انتفاضه معادلات منطقه‌ای را به‌نجوی غیر قابل پیش بینی کند. دولت‌های بزرگ برای مدیریت موضوع ابتدا تحرکاتی را به منظور جلب‌نظر جمهوری اسلامی ایران آغاز کردند. برای این منظور کنفرانسی از سوی بنیاد فورد و با مشارکت اعضای دائم شورای امنیت به اضافه دبیر و معاون آن وعده‌ای از صاحبنظران مسائل خاورمیانه تشکیل شد که ضمن آن حقایقی از مظلومیت ایران گفته شده و برمتجاوز بودن طرف عراقی تصریح شد. گرچه هیچ یک از مقالات و سخنرانی‌های این کنفرانس انتشار نیافت و کسی خروجی از آن ندید اما این کنفرانس مقدمه‌ای شد برای صدور قطعنامه‌ای که بعدها مورد توافق طرفین بود و پایان بخش جنگ شد. در چنین قضایی و در شرایطی که سایه ترس از قدرت‌یابی صدام بر دل و جان سران منطقه وحامیان‌شان غلبه یافته بود شورای امنیت سازمان ملل متحد اقدام به صدور قطعنامه ۵۹۸ نمود.

قطعنامه ۵۹۸ گرچه بر خلاف قطعنامه‌های قبلی در بند ششم خود بخشی از خواسته‌های ایران را تأمین می‌کرد اما در صورت عدم پذیرش طرف ایرانی، زمینه افزایش فشارهای بین‌المللی برکشورمان تحت پوشش حفظ صلح و امنیت جهانی به نجوی قانونی افزایش می‌یافت. همین‌طور هم شد و به‌خاطر عدم قبول ایران به دلیل تأمین نشدن حقوق حقه خویش به‌طور کامل، فشارهای بین‌المللی روی ایران متمرکز شد. به‌طوری‌که وقتی کنتی یواس.اس. اساترک امریکایی توسط مِمب‌افکن‌های عراقی هدف قرار گرفت، امریکایی‌ها فشار سیاسی و تبلیغاتی



آن را متوجه ایران نموده و با طرح این موضوع که منطقه ناامن است وایاد جنگ هرچه زودتر پایان یابد، فشار مضاعفی را علیه کشورمان به کار گرفتند. مسئولین کشورمان نیز بیکار ننشسته و سعی کردند تا روی مفاد قطعنامه تأثیر بگذارند و دیدگاه‌های خود را به اطلاع رئیس سازمان ملل برسانند. طرح قطعنامه ۵۹۸ مورد حمایت هر ۱۵ عضو شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفت و یک رای منفی یا ممتنع هم به آن داده نشد. قطعنامه ۵۹۸ اگرچه دارای امتیازاتی از جمله قابلیت اجرایی شدن داشت، اما نقاط ضعفی نیز داشت که دبیرکل سازمان ملل طرح مکملی را در ۶ ماده به‌طور محرمانه به طرفین ارائه کرد.

به‌دنبال صدور قطعنامه ۵۹۸ در ۲۹ تیر ماه ۱۳۶۶ از سوی شورای امنیت سازمان ملل، عراق با علم به اینکه ایران آن را نخواهد پذیرفت بلافاصله آن را پذیرفت و ریاکارانه آمادگی خود را برای همکاری با دبیرکل و شورای امنیت اعلام نمود.

این قطعنامه دو روز مانده به سالروز صدور آن در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران نیز بنا به دلایل تاریخی پذیرفته شد. پذیرش این قطعنامه هرچند به معنای پذیرش آتش‌بس از سوی ایران بود، ولی عراق به حملات خود ادامه داد و مجدداً داخل خاک ایران شد تا نقاط مهمی از جمله خرمشهر را به دست بیاورد تا با وضع بهتری در مذاکرات حضور داشته باشد، اما موفقیتی به‌دست نیاورد و نهایتاً جنگ در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت.

متحد پیگیری‌های‌جهت اجرایی شدن مواد قطعنامه آغاز شد و طرف دو سال به نتایج خوبی نیز منجر گردید. در نتیجه این پیگیری‌ها و طی نامه‌نگاری‌های رسمی میان رؤسای جمهور دو کشور اسرای جنگی مبادله شده وتابستانی پراز خاطرات شیرین در تاریخ کشورمان به ثبت رسید. لحن آخرین نامه صدام به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نشان از پیروزی و موفقیت بزرگ دیپلماسی کشورمان در تدبیر و هدایت مذاکرات و نحوه برخورد با نامه‌های صدام دارد.

برخی حمله صدام به کویت را زمینه‌ساز چنین موفقیتی می‌دانند، اما با توجه به شخصیت صدام چنین امری غیر قابل پذیرش است، زیرا صدام با تن دادن به کلیه خواسته‌های ایران تن به حقارتی تاریخی داد. اما این نکته که صدام از توان رزمی بالقوه رزمندگان هراس داشته ودر صورت برداشته شدن حمایت‌های غربی وعربی از پشت رژیم بغداد و محکومیت حمله صدام به کویت و اشغال آن زمینه حمله‌ای به عراق فراهم شود قابل قبول‌تر است. از این‌رو صدام در اقدامی پیشگیرانه کلیه خواسته‌های ایران را که تا آن زمان از پذیرفتن آنها طفره می‌رفت پذیرفت تا خیالش از این سو آسوده باشد. آنچه در این میان قابل تقدیر است زمان شناسی واقدام بموقع وواقع‌گرایانه دیپلماسی کشور بود که منجر به آزادی کلیه آزادگان بتدریج شد.

■ یکشنبه ۳۰ مرداد ۱۴۰۱

■ سال بیست و هشتم

■ شماره ۷۹۸۴



حسن شاهنواز

گپ و گفتی با مهناز فتاحی، نویسنده و پژوهشگر حوزه دفاع مقدس در خصوص آثارش

دورایت تازه از جنگ دارم

مرجان فتدی

خبرنگار

دفاع مقدس در تاریخ کشور ما فصل درخشانی از رشادت‌ها و دل‌ورمردی‌های مردم ایران است و ثبت وقایع جنگ و خاطرات آن دوران، بهترین راه برای حفظ این حماسه‌هاست. مهناز فتاحی در زمره نویسندگان، خاطره‌نگاران و پژوهشگران تاریخ شفاهی است؛ نویسنده‌ای که خود از کودکی در جنگ بالیده و شوقش به خواندن و نوشتن در دل صحنه‌های دلخراش جنگ شکل گرفته است. «طعم تلخ خرما»، «اردیبهشتی دیگر»، «فرنگیس»، «عروس‌های جنگ»، «پناهگاه بی‌پناه» و «باغ مادر بزرگ» از آثار او در حوزه ادبیات پایداری است. با او ریک عصر تابستانی قرار گذاشیم تا در گپی دوستانه در خصوص روزهایی که خودش در جنگ گذرانده و آثاری که برای ثبت وقایع و خاطرات آن دوران نوشته است، صحبت کنیم که حاصل آن پیش‌رویتان قرار دارد.

فرستادم. خاطر هم هست که ۱۳-۱۲ سالم بود که اولین داستانم با عنوان «ب مثل بهار» در مجله «کیهان بچه‌ها» چاپ شد. این اتفاق برای خودم باورکردنی بود و باعث انگیزه‌ام در این راه شد. از آن به بعد برای مجلات محلی هم مطلب می‌نوشتم. دیپلم گرفتم و کنکور دادم و دانشگاه قبول شدم. آن زمان اوج حملات موشکی به کرمانشاه بود که مادرم مجبور بود همه بچه‌هایش را با خودش این طرف و آن طرف بکشانند تا به یک جای امن برساند. بالاخره جنگ به پایان رسید، من به دانشگاه رفتم و در رشته ادبیات فرانسه مشغول تحصیل شدم، این رشته در نوشتن خیلی به من کمک کرد. سال ۷۴ بود که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استخدام شدم. ورود به این فضا که پر از خلاقیت و تازگی بود به پنجم ابتدایی بودم، جنگ شروع شد و تا

■ داستان نویسنده شدن شما چطور رقم خورد؟

من دختر سوم خانواده هستم. پدرم نظامی و رئیس یکی از پاسگاه‌های مرزی بود. او در عین حالی که نظامی بود، بسیار ادیب بود و خیلی کتاب می‌خواند. هر موقع پدرم را می‌دیدم کتابی دستش بود و مشغول خواندن بود یا اینکه از کتاب‌هایی که خوانده بود برای ما ماجرابی را تعریف می‌کرد. در اصل پدرم باعث شد تا کتاب جزو جدایی‌ناپذیر زندگی‌ام باشد. پدرم هر موقع می‌خواست هدیه خوبی برایم بخرد، حتماً آن هدیه کتاب بود. همین شد که من با دنیای کتاب و ادبیات آشنا شدم. به تشریح پدرم از سن کودکی عضو مرکز آفرینش فکری ادبی کانون پرورش فکری شدم. وقتی کلاس پنجم ابتدایی بودم، جنگ شروع شد و تا

■ در حال حاضر مشغول نوشتن مراحل پایانی کتابی هستم که در خصوص بمباران مدرسه ابتدایی ریشد یاسمی کرمانشاه است. این حمله نیروهای بعثتی یکی از اتفاقات‌های غم‌انگیز آن دوران بود. همچنین کتاب دیگرم مربوط به خاطرات خودم درباره جنگ و دفاع مقدس است، نوشتن آن خیلی وقت است که تمام شده در مرحله ویراستاری است و بزودی آماده چاپ می‌شود

■ در حال حاضر مشغول نوشتن مراحل پایانی کتابی هستم که در خصوص بمباران مدرسه ابتدایی ریشد یاسمی کرمانشاه است. این حمله نیروهای بعثتی یکی از اتفاقات‌های غم‌انگیز آن دوران بود. همچنین کتاب دیگرم مربوط به خاطرات خودم درباره جنگ و دفاع مقدس است، نوشتن آن خیلی وقت است که تمام شده در مرحله ویراستاری است و بزودی آماده چاپ می‌شود

۱۸ سالگی ام ادامه داشت. اوایل از جنگ چیزی نمی‌فهمیدم جز صاهایی که مثل صدای سوت از فاصله دور بود که ما بچه‌ها با شنیدن آن نه تنها نمی‌ترسیدیم بلکه می‌خندیدیم تا اینکه مردمی را دیدیم که با تن زخمی و خاک آلود از روستاهای مرزی به شهر می‌آمدند و می‌گفتند: «صدام به روستای ما حمله کرده...» آن زمان پدرم از ما دور بود و همین امر موجب اضطراب میان اعضای خانواده ما شده بود. دی‌ایم به‌دنبال‌مان آمد و ما را از قصر شیرین به خانه مادر بزرگم در روانسر برد. ما حدود ۱۵ روز از پدرم که در پاسگاه بود، بی‌خبر ماندیم.

بعد از ۱۵ روز فهمیدیم به پاسگاهی که پدرم آنجا بوده حمله شده و تعدادی از سربازها شهید و تعدادی ازجمله پدرم که رئیس پاسگاه بود زخمی شدند. جرقه نوشتن‌های من از آنجا زده شد. زمانی که خاطرات هر

روزم را در دفتر یادداشت می‌نوشتم. هر وقت هم مطلبی می‌نوشتم پدر و مادرم تشویق می‌کردند، بخصوص پدرم خیلی خوشحال می‌شد و می‌گفت: «حتماً نوشتن را ادامه بده موفق می‌شوی.» مدتی بعد هم نوشته‌هایم را برای «کیهان بچه‌ها»

کرمانشاه است. همان‌طور که گفتید این کتاب را در مورد بمباران پناهگاه پارک شیرین کرمانشاه نوشتم. زمان جنگ عده‌ای از مردم شهرهای مرزی بودند که این امکان را نداشتند که برای امنیت از بمباران‌های دشمن به جای دیگر مهاجرت کنند برای همین داخل شهر می‌ماندند. وقتی که هواپیماها با ریختن کاغذ در شهر اعلام می‌کردند که می‌خواهیم شهر را بکوبیم!

مردم منطقه محروم شهرهای مرزی جز پناه بردن به داخل پناهگاه چاره‌ای نداشتند. اما متأسفانه در تاریخ بیست و ششم اسفند ماه سال ۶۶ هم‌زمان با بمباران شیمیایی حلبچه یک موشک از تنها راهی که می‌شد؛ یعنی از هواکش به داخل پناهگاه می‌رود و ۳۰۰ شهید و زخمی برجای می‌گذارد که اکثر آنها کودک و زن بودند. من هر چند وقت از کنار این پارک و موزه دفاع مقدس که قبلاً مکان این پناهگاه بوده رد می‌شدم و داستانش را می‌دانستم اما ضمن تحقیق متوجه شدم حتی یک مقاله کوتاه هم درباره این حادثه وجود ندارد. علت را جویا شدم و فهمیدم این واقعه هم‌زمان با بمباران شیمیایی حلبچه بوده و آن موقع همه رسانه‌ها حتی صدا و سیماي کرمانشاه برای پوشش خبری به آن سمت رفته بودند. یکبار که دوباره گذرم به آنجا افتاده بود احساس کردم بچه‌هایی که در این واقعه شهید شده بودند من را صدا می‌زنند و می‌گویند: «چرا ماجرای ما را نمی‌نویسی؟!» این شد که تصمیم گرفتم راجع به این پناهگاه بنویسم تا بقیه هم از این جنایت بعثتی‌ها آگاه شوند و حق مطلب ادا شود. در نهایت همه تحقیقات من راجع به پارک شیرین کرمانشاه در زمان جنگ تحمیلی نوشتن دو کتاب را رقم زد که یکی «فرنگیس» بود که تدیس اش به‌عنوان نماد مقاومت ساخته شده و یکی هم پناهگاه بی‌پناه که داستان شهدای پناهگاه پارک شیرین است.

من آنقدر سعی کردم در «پناهگاه بی‌پناه» کامل به موضوع بپردازم که به‌نظم صد سوره‌ه برای ساخت فیلم در آن وجود دارد به همین خاطر خواندن این کتاب رابه فیلمسازان پیشنهاد می‌کنم.

■ از «فرنگیس» بگویید و ماجرای نوشتن این اثر، قبلاً گفته بودید که این کتاب و نوشتنش برای شما از کارهای ویژه بوده است، از چه نظر این مطلب را می‌گویید؟

«فرنگیس» کتابی است که برای نوشتن آن خیلی زحمت کشیدم. سه سال توان ذهنی و جسمی‌ام را برای این پروژه گذاشتم و به نوعی در این راه جنگیدم. اما در نهایت بازخوردی از این کتاب گرفتم که خیلی خوب بود. رهبر معظم انقلاب هم نگاه ویژه‌ای به این کتاب داشتند و برای آن تقریظ نوشتند

که این موضوع «فرنگیس» را ویژه کرد. سوره کتاب از مجسمه فرنگیس حیدرپور واقع در پارک شیرین کرمانشاه به ذهنم آمد. هر وقت این مجسمه را می‌دیدم و از کنارش رد می‌شدم با خودم فکر می‌کردم کجایت این خانم و تبری که در دست دارد و آدمی که زیر پایش افتاده چیست؟ جست‌وجو کردم و فهمیدم که سال ۵۹ وقتی که نیروهای

بعثی به روستای گورسفید در گیلانغرب حمله می‌کنند، این خانم با تبرش یکی از سربازان عراقی را می‌کشد و یک سرباز دیگر را هم اسیر می‌کند و... برایم جالب بود که بدانم این خانم زنده است یا نه که خدا را شکر فهمیدم زنده است و در همان روستای گورسفید زندگی می‌کند. تلاش کردم تا خاطراتش را ثبت کنم. اوایل راضی نمی‌شد اما بالاخره رضایت داد. همان‌طور که گفتم نوشتن این کتاب برایم سخت بود چون برای انجام مصاحبه‌ها مجبور بودم مسیر سه‌ساعته تا روستای محل زندگی خانم حیدرپور را بروم و دوباره سه‌ساعت آن مسیر را برگردم. اما خدا را شکر کتاب چاپ و با استقبال روبه‌رو شد و موفق به کسب جایزه جلال آل احمد، انتخاب به‌عنوان کتاب سال دفاع مقدس و انتخاب به‌عنوان بهترین کتاب در گروه خاطره شد.

از چاپ‌های سوم به بعد طرح روی جلد تغییر کرد چون خانم حیدرپور از طرح اول کتاب رضایت نداشت و پیشنهاد داد و ما هم طرح روی جلد کتاب را تغییر دادیم. تاکنون کتاب به چاپ بیست و دوم رسیده و همچنان در نمایشگاه‌های کتاب مورد استقبال قرار می‌گیرد. «فرنگیس» که جزو صد کتاب برتر دفاع مقدس هم شناخته شده تاکنون به چند زبان هم ترجمه شده و هم کتاب صوتی و الکترونیک و نمایش رادیویی اش هم تهیه شده است.

■ راجع به داستان دو کتاب «اردیبهشتی دیگر» و «عروس‌های جنگ» هم توضیح می‌دهید.

«اردیبهشتی دیگر» خاطرات فرار عبدالحمید خزایی از زندان سلیمانیه عراق است. آقای خزایی از همشهریان من و یکی از قهرمانان جنگ است که موفق شد از زندان سلیمانیه عراق آن هم در روزهای اولیه جنگ فرار کند. در داستان او یک یک مسیر امن به ایران برگردد. بچه‌های این خانواده برای کمک پول‌پایشان را به او می‌دهند که ایشان هنوز هم آن اسکناس‌ها را یادگاری نگه داشته و عکس آنها در کتاب هم آورده شده است. آقای خزایی تازه از دواج کرده بودند که اسیر می‌شوند. در مدتی که ایشان در اسارت بوده همسرشان با حوصله و صبر از همه گل و گیاهانی که آقای خزایی کاشته بوده به نشان امید به بازگشت همسرش مراقبت می‌کند.

کتاب «عروس‌های جنگ» هم در مورد تازه عروس‌هایی است که زندگی مشترک با همسرانشان دوره کوتاهی بوده است. عده‌ای از آنها همسرانشان شهید و عده‌ای مفقودالاث‌ر شدند. اما از همه غم‌انگیزتر خاطرات عروسی است که بعد از گذشت چندین سال از جنگ هنوز منتظر برگشت همسرش است. طول زندگی مشترک این عروس تنها سه ماه بود اما بعد از این همه سال و بی‌خبری همچنان عاشقانه همسرش را دوست دارد و هر روز آینه و شمعدان عروسی‌شان را گردگیری می‌کند به امید برگشت همسرش و ادامه زندگی با او.

■ «باغ مادر بزرگ» آخرین اثر چاپ شده شما در حوزه ادبیات پایداری است، موضوع آن چیست و چرا نوشتنش برایتان مهم بود؟

این کتاب خاطرات واقعی مادر بزرگم خانم خانزاد مرادی محمدی از زمان کودکی تا زمان مرگش است. در این کتاب از خاطرات تازه و جالبی از زمان جنگ منتشر شد. بحث آواره‌های حلبچه‌ای که از دست رژیم بعثی عراق فرار کرده بودند. مادر بزرگم که در شهر روانسر در یک باغ زندگی می‌کرده علاوه‌بر اینکه زمان جنگ همه فرزندان و ۹ نوه‌اش را مراقبت می‌کرد تا پدرها با خیال راحت در جبهه باشند، زمانی که بمباران شیمیایی حلبچه اتفاق افتاد آواره‌های کرد عراقی را هم در باغش پناه داد. می‌گفت این باغ را با خدا شریک هستم. می‌پرسیدیم چطور؟ می‌گفت وقت کاشتن درخت‌ها یک نهال به اسم خودم گذاشتم و یک نهال به نام خدا که بعد از کاشتن درخت‌ها همسایه‌های من می‌شدند. این طوری کل باغ برای خدا می‌شود. برای همین هم میوه‌های باغ را نمی‌فروخت و رایگان به مردم می‌بخشید.

■ در حال حاضر مشغول نوشتن چه اثری هستید؟ باز هم دوست دارید در حوزه دفاع مقدس اثری بنویسید؟

بله در حال حاضر مشغول نوشتن مراحل پایانی کتابی هستم که در خصوص بمباران مدرسه ابتدایی رشید یاسمی کرمانشاه است. این حمله نیروهای بعثتی یکی از اتفاق‌های غم‌انگیز آن دوران بود. همچنین کتاب دیگرم مربوط به خاطرات خودم درباره جنگ و دفاع مقدس است، نوشتن آن خیلی وقت است که تمام شده در مرحله ویراستاری است و بزودی آماده چاپ می‌شود. خدا را شکر می‌کنم که سرنوشت من با نوشتن، قلم و کاغذ گره خورد و از خدا می‌خواهم که باز هم به من فرصت بدهد تا بتوانم آثار جدیدی را بنویسم.

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir